

۷

محمد از عمل رضوی

در کمال ابرو و همه سر ترکان تمام در جهان و تمام احوال  
تا که لطف همه احوال کویان بودم  
گفته تاب مضر است بنده دل در آن ام  
سلسله عدله و زلف بر آن تمام  
بعد از این نبود عجب گرگر که بنوازم کنم

راسته در کبر بحبت دست دوران بودم  
رند و شب خون گشته صد که غم دارم بیل

تا سر درام زلف غم افراخ تمام  
در دست حال صفا نم گریخته تو صفا بود رأیت  
خاطر افزده ام بنده در دست زمان  
از نازل در حال ذرا حاضر لویان تمام  
از نعل در کمان کلدر حلت و لرم سادمان

از نغمه غمی که در وجود ملک حواله درم  
آرزونه رخ همجو مدد تمام  
رقص از بیایم کن که همان تمام

از رضوی را آن سر حرمت دلم را سوخته  
گوشه در تمام حیران رخ لورال تمام  
۲۰ اکتبر ۱۹۴۷  
محمد